

کنش و واکنش

مروری بر "منشور مصالحه و آشتی ملی"

(۱)

نوشته: س. آزاد

مارچ 2007

از چند روزی بدینسوست (این نوشته چند روز پس از انتشار " منشور " مجلس نمایندگان نگارش یافته است) که ما باز هم بر همان روال همیشگی، شاهد یک هیاهوی دیگری می باشیم؛ هیاهو بر سر "مصالحه" و "آشتی" در افغانستان است که "منشور" آن چند روز قبل توسط ارگان تقنینی یا عالی ترین مرجع قانونگذار دولت دست نشانده کابل، یعنی توسط همان به اصطلاح نمایندگان "منتخب مردم" به تصویب رسیده و رسماً انتشار یافت.

انتشار "منشور مصالحه و آشتی ملی" بغوریت واکنش های معینی را در سطح برخی نهاد های حقوق بشری، مجامع بین المللی و عناصر روشنفکری (البته به واکنش های همیشگی توده های ستمدیده مردم هیچگاه و هرگز اعتنایی نمیشود!) برانگیخت، که توسط مطبوعات و رسانه های خبری محلی و جهانی بازتاب گسترده یافتند.

اگر **کنش سیاسی**، یعنی صدور منشور خیلی "خجسته" مجلس نمایندگان و پیام "متبرکه" آن، بذات خود بسیار روشن و گویا میباشد، که در واقع هیچگونه ضرورتی هم به تأویل ندارد؛ ولی **واکنش** بسیار "انسان دوستانه" نهاد های حقوق بشری، مجامع بین المللی مثل دفتر نمایندگی سازمان ملل در کابل و برخی از حلقه های شناخته شده روشنفکری را، نمی شود به آسانی فهمیده و درک نمود! اگر مضمون "منشور مجلس" و پررویی های در نوع خودش کم نظیر نمایندگان "منتخب مردم"، برای همه همین مجامع، چنانچه وانمود میسازند، غیر مترقبه و حیرت آور بوده است؟! پس به همین نهج باید اذعان داشت که شگفت زدگی ریاکارانه خود همین مجامع هم، برای بسیاری ها مورد سوال و بحث برانگیز میباشد که بنابراین، نمیشود از کنار آن بسادگی رد شد.

البته نیازی به گفتن ندارد که مسئله نقض فاحش حقوق بشر، ارتکاب سیستماتیک جنایات جنگی و جنایت علیه بشریت در طی سه دهه از حیات جامعه، و بنابراین مسئله محاکمه عاملین و مسببین همه اینها، از زمره چنان مسایل بسیار حساس و حیاتی مطرح در سطح جامعه میباشد، که بدون بازرسی دقیق و همه جانبه و بر این زمینه، بدون حل فوری و عادلانه شان، به هیچ معیاری نمی شود از صلح، ثبات، امنیت، قانونیت، عدالت و بالآخره همزیستی هم صحبت نموده و انتظار آن را کشید؛ این مطلبیست که مردم زجر دیده کشور و قبل از همه، خود قربانیان مستقیم همه جنایات متذکره، بی تردید بر آن همواره پافشاری داشته، و هرگز و هرگز نمیشود بر آن معامله نمود.

بتأسی از همین ضرورت انصراف ناپذیر حقوقی، سیاسی، اجتماعی و روانی توده های مردم ستمدیده کشور است، که جبهه متحد ضد امپریالیسم و ارتجاع - افغانستان هم، به گونه سایر افراد و نیروهای سیاسی مردمی عدالتخواه، مترقی و انقلابی، تلاش همیشگی و پیگیر در راستای تلبیه حقوق قربانیان جنایات جنگی و جنایت علیه بشریت در افغانستان را، یکی از مطالبات و عرصه های اساسی کار و مبارزه آزادیخواهانه و دموکراتیک خودش دانسته و بدان متعهد و پابند میباشد. به همین ملحوظ است که "قطب نما" همواره و در هر فرصتی، چه مستقیم با نوشته های مشخص، و چه ضمنی به

طرح این مسئله و ضرورت پیگیری آن بعنوان یک مسئله فوری و حیاتی مبادرت ورزیده، دیدگاه‌ها، مطالبات و نیازهای قربانیان و مجموعه مردم ستمکشیده کشور را نمایندگی و نشر نموده است. کنون هم که "منشور مصالحه و آشتی" مجلس نمایندگان رسماً انتشار یافته، منشوری که نه فقط دیدگاه‌های عاملین مستقیم جنایات را صراحتاً اعلام می‌نماید، بلکه واکنش‌های توأم با نارضایتی شگفت‌آور مدعیان شرمگین حقوق بشر را نیز در قبال خودش برانگیخته، لازم می‌افتد تا همین کنش و واکنش‌های مترتب بر آن را همچنان مورد غور و مذاقه قرار داد؛ چون نه به تضامیم و مصوبات مشحون از آمال و نیات به اصطلاح صلح جویانه نمایندگان "واقعی و منتخب مردم" میتوان بی‌اعتنا ماند؛ و نه هم میشود که ابهامات موجود پیرامون واکنش‌های نهادهای حقوق بشری مورد نظر و شگفت‌زدگی دروغین مجامع دیگری از قبیل سازمان ملل را بحال خودشان گذارده و پرسش‌های مطرح در این زمینه را، ناشنیده و بی‌پاسخ گذاشت؛ به سیاق دیگر، رسیدگی به هردو جنبه یک مسئله، یعنی بررسی یک کنش سیاسی افتضاح‌آمیز در خصوص زندگی و سرنوشت مردم، و واکنش ریاکارانه در قبال آن، ضرورتیست که توجه این مختصر را بخود مبذول میدارد.

از آنجاییکه در زنجیره رابط همین **کنش و واکنش** پیرامون یک مسئله حیاتی و سرنوشت‌ساز، حلقه اصلی یعنی نقش مردم واقعی و اراده‌شان که در اینجا در مرتبه نخست، عمدتاً همان قربانیان جنایات مطمح نظر میباشند، آگاهانه و عمدی غایب مانده است، بنابراین نوشته کنونی میکوشد تا در بررسی خودش، همین عنصر اصلی "مفقود" را با صراحت و قاطعیت لازم وارد معادله نموده و بدین نهج، از پایگاه منافع و خواسته‌های حق طلبانه و انصراف ناپذیرشان سخن گفته و نتیجه‌گیری نماید.

پارلمان و "منشور مصالحه"

نمایندگان چه میخواهند؟!

بدیهی است که در یک نظام مشروع، قانونمند و دموکراتیک، پارلمان هم یکی از ارکان متعارف ثلاثه و بمثابة ارگان تقنینی، یگانه و عالی‌ترین مرجع قانونگذار میباشد. از آنجاییکه هر عضو یک پارلمان واقعی - در تئوری - بر اساس رأی مستقیم مردم در یک انتخابات آزاد و دموکراتیک برگزیده شده و براین مبنا، مقام و شخصیت حقوقی مشخص خودش را بعنوان نماینده منتخب مردم کسب می‌نماید؛ پس نمایندگی در پارلمان، گویا منوط به آرا و اراده مردم، و پارلمان یا مجلس نمایندگان هم، مظهر آشکار همین اراده محسوب میگردد، که وظیفه اصلی اش عبارت از قانونگذاری، یعنی طرح یا وضع، تصویب و تعدیل قوانین هماهنگ و متناسب با قانون اساسی ناظر بر کلیت جامعه، و با استناد بدان، اعمال نظارت بر سیاست‌ها و رویکرد‌های عملی دولت است. در جامعه‌ای که دموکراسی در آن نهادینه گردیده است، یعنی بنیان حاکمیت سیاسی بر اصول و موازین اساسی دموکراتیک استوار بوده، و جریان امور هم در تمامی عرصه‌های حیات جامعه - سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، مالی و ... - از خلال موسسات انتخابی چه دولتی و چه مستقل، به

پیش برده میشود، حراست و پاسداری از خود قانون اساسی و رعایت آن هم، امریست مختص به یک ارگان عالی قایم بذات بنام دادگاه قانون اساسی.

همه اینها و بویژه تفکیک قوای ثلاثه - اجرایی، تقنینی و قضایی - یعنی تعیین حوزه های کاری و محدوده صلاحیت ها، با تأکید بر شخصیت مستقل هر کدام، شاخصی بارز از یک نظام و جامعه قانونمند میباشد؛ مخدوش نمودن همین ضوابط و مرزبندی ها، به هر وسیله و بهانه ای، بنیان حاکمیت قانون و اصول دموکراسی را تخطئه نموده، که در آنصورت، بی قانونی، بی نظمی، خودکامگی، توتالیتریسم و انارشی هم، بی تردید از اولی ترین نتایج مستقیم و منطقی آن خواهد بود. نیازی به اثبات ندارد که همه همین بدیهیات عامه فهم اما، با واقعیت عینی افغانستان، یعنی با اوضاع و مناسبات عملا حاکم بر کشور، هیچگاهی مطابقت و سازگاری ندارند؛ کشوری اشغالی که بر همه مقدراتش در واقعیت امر، خواست، اراده و سیاست های بیش از 30 قدرت اشغالگر با نهاد ها و موسسات رنگارنگ شان حکمروایی دارد.

از اینجاست که نه دولت کابل شرعیت ملی دموکراتیک داشته و یا میتواند داشته باشد، چون یک دولت دست نشانده و محصول مستقیم تجاوز و اشغال است، که بدون موجودیت نیروهای اشغالگر، حتی نمی تواند هستی و بقای خودش را هم تضمین کند؛ نه پارلمان آن می تواند مظهر راستین خواست و اراده آزاد ملت باشد؛ و نه جمع بزرگی از نمایندگان به اصطلاح "منتخب" آن را، می تواند هیچ رشته پی واقعی از همسانی و تعلق مبتنی بر احساسات مشترک، خواست و اراده مشترک، منافع مشترک و ... سرانجام آمال، آرزو ها و سرنوشت مشترک با مردم ستمدیده و زحمتکش کشور پیوند دهد.

در اینجا بجای مردم در مفهوم واقعی، دست پروردگان شناخته شده اجانب و از جمله، حقیر ترین و هار ترین دشمنان سوگند خورده مردم، در تمامی نهاد ها و موسساتی (از کابینه دولت تا ارتش، پولیس، اطلاعات، نظام قضایی، پارلمان و ...) که بر مقدرات و سرنوشت توده های واقعی مردم عملا نظارت می نمایند، بکار گمارده شده و نیابتا در خدمت نقشه ها و منافع استعماری امپریالیسم و ارتجاع، ایفای وظیفه می نمایند.

یکی از عمده ترین همین نهاد ها که "منشور" آن در اینجا، موضوع مورد بررسی ما میباشد، در واقع نهادی که در یک نظام واقعا دموکراتیک، ستون اصلی قانونیت را میسازد، همانا پارلمان عملا موجود افغانستان است که صرفنظر از چگونگی تشکیل آن در یک انتخابات مسخره و فرمایشی امپریالیستی، خود همین ساختار ارگانیکی آن که عمدتا ترکیبی است از یک اتحاد نامقدس میان منفور ترین چهره های کریه و آدمکش خلقی، پرچمی، جهادی، طالبی و بقیه هواداران سیاست اشغال و انقیاد کشور، به تنهایی بیانگر خصلت و ماهیت واقعی آن میباشد؛ پارلمان نشینان یا همان به اصطلاح "نمایندگان منتخب" که سه دهه تراژیدی غم انگیز مردم افغانستان، از کشتار های جمعی، نسل کشی، شکنجه، اعدام، سنگسار و ... مجموعا قریب به دو میلیون انسان همین سرزمین، که ترازنامه سیاه و ننگین جنایات جنگی، جنایت علیه بشریت و هزاران مورد نقض حقوق بشر را ثابت میسازد، تا تاراج دارایی ها و ممتلكات مردم، تا بالآخره تخریب کامل زیربنای اقتصادی جامعه و ویرانی کشور، که نشان دهنده خیانت های ملی اینان میباشد؛ همه و همه محصول کارنامه های عملی همین "نمایندگان منتخب" در پارلمان و در سایر ارگان های دولت دست نشانده و سیاست های اربابان رنگارنگ شان میباشد.

پیداست که یک چنین پارلمانی هم، نمیتواند به هیچ معیاری، مظهر خواست و اراده مردم باشد؛ ممکن نیست که نمایندگانش - از همین قماش شناخته شده برای همه - بتوانند از مردم نمایندگی نمایند، چه رسد به اینکه نمایندگان گویا "منتخب" مردم باشند!!!

این چنین پارلمان و نمایندگانش بی تردید، از بنیاد با ماهیت، ضابطه ها و موازین یک پارلمان واقعی مردمی و حاکمیت قانون، چنانچه در بالا بدان اشاره شد، منافات دارد که گذشته از همه، همین **"منشور مصالحه و آشتی"** رسماً اعلام شده شان، در حد خودش صحت این مدعا را با قاطعیت به اثبات می رساند.

البته جلو تر در مبحثی جداگانه، مندرجات یازده ماده ای "منشور" مصوب پارلمان دولت کابل را با یک تفصیل مقتضی به بحث خواهیم گرفت؛ اکنون در پاسخ به همان پرسش مطروحه که **"نمایندگان چه می خواهند؟"** می خواهیم بطور کلی فقط همان **خواست اصلی** "نمایندگان منتخب" پارلمان را بگونه ای که در "منشور مصالحه و آشتی ملی" اعلام شده شان آمده است، در اینجا قید نماییم.

خواست اصلی "منشور مصالحه و آشتی ملی" مجلس نمایندگان دولت دست نشانده کابل عبارت از **معاف گردانیدن تمامی عاملین جنایات جنگی و جنایت علیه بشریت**، در طی سه دهه اخیر از رویداد های خانمانسوز افغانستان بدست خود شان میباشد. **خود کوزه و خود کوزه گر و خود گل کوزه!** همینجا باید به این نکته اشاره نمود، که **این خواست** چیزی غیر مترقبه نبوده، بلکه حد اقل از همان کنفرانس بن، تشکیل لویه جرگه ها ... و اخیراً "انتخابات" پارلمان، بطور اعلام نشده ای روی آن توافق بعمل آمده بود.

اینک **همین خواست** با یک بی شرمی بی مانند، یعنی بدور از رعایت هرگونه اصول و موازین شایسته اخلاقی، حقوقی، سیاسی، در یک کلام با اهانت به قربانیان و مجموعه مردم ستمدیده کشور، بمیان کشیده شده است!

این خواست، در متن "منشور"، در تک تک بند های یازده گانه آن، که هر کدام در جای دیگری از این نوشته بررسی خواهد شد، بدور از هرگونه تلویح، ایما و اشاره یعنی با یک وضوح و قاطعیت غیر قابل انکاری، تصریح و تصویب میگردد. (اینک شنیده میشود که به توشیح رییس جمهور به اصطلاح "منتخب" هم رسیده است)

محمد محقق یکی از جنگسالاران معروف و کاندیدا در انتخابات فرمایشی ریاست جمهوری، و اینک بعنوان سخنگوی کمیسیون ارائه کننده طرح "منشور مصالحه و آشتی ملی" پارلمان، **این خواست غایب** آمده در "منشور" نمایندگان "منتخب مردم" در پارلمان را بقول بی بی سی، در یک مصاحبه مطبوعاتی خودش، چنین فرموله میکند:

"بر اساس طرح مصالحه ملی، باید برای تمامی جناح های سیاسی افغانستان، ضمانت روانی وجود داشته باشد".

به سخن دیگر، همه همین جناح های سیاسی افغانستان که در طی سه دهه جنگ در کشور، متهم به ارتکاب جنایات جنگی، جنایت علیه بشریت و نقض هزاران مورد دیگر حقوق بشر میباشند، بموجب این "منشور"، می بایست مطلقاً از هرگونه پیگرد حقوقی و قضایی مصئون و در امان باری تعالی بمانند!

این جنایتکاران و خابین ملی، و بقول محقق، همان "جناح های سیاسی افغانستان" که مورد نظر "منشور" میباشند، عمدتاً به جریانات خلق و پرچم، احزاب مختلف جهادی، طالبان، و اینک به دولت

دست نشانده کرسی منتسب استند، که تکنوکرات های تازه بدوران رسیده و از جمله افرادی از شعله ای های تسلیم طلب را نیز احتوا می نماید؛ بخش بزرگی از همین جنایتکاران و خائنین ملی که "منشور" به امضای شان رسیده و بنام شان سخن میگوید، همین اکنون در پارلمان و چه بسا در ارگان های رهبری کننده، در پست ها و مقام های بالایی در کابینه، و به همین سان در بقیه ارگان های قضایی، ارتش، پولیس، سازمان اطلاعات، و در رأس تشکیلات دولتی در ولایات فعالیت داشته، یعنی با قرارگرفتن در رأس تمامی ارگان ها و مراکز قدرت و متناسب بدان، با برخورداری از امتیازات بسیار زیادی، کماکان بر زندگی و سرنوشت توده های ستمدیده مردم، حاکمیت و نظارت خودشان را اعمال می نمایند!

با اتکا بر همین مبانی متنوع و متعدد قدرت، و با برخورداری عملی از پشتوانه عظیمی از کمک های نظامی، مالی و حمایت مستقیم سیاسی حامیان بین المللی شان در وجود ارتش های اشغالگر امپریالیستی، ناتو، ایساف، و نهاد های خادم شان مثل سازمان ملل، اتحادیه اروپا و... میباشد، که اینان همواره فرصت یافته و جرأت میکنند، با اتخاذ تصامیم و مصوبه های نافذ حقوق شهروندان و مصالح علیای ملی، در مجالس، کنفرانس ها و مناسبت هایی از این قبیل، حقوق و منافع مردم را پامال، و بر سرنوشت شان معامله نمایند. "منشور مصالحه" شان هم، که نه اولین و نه آخرین خواهد بود، از جمله همین کارنامه های ننگین و ضد بشری آنها میباشد.

از اینجا میشود استنباط نمود که این **خواست منشور** نمایندگان به اصطلاح "منتخب"، نه یک منشور حقوقی که با طی مراحل لازمه خودش (اینک این مراحل، چنانچه انتظار می رفت، موفقانه به پایان رسیده است!) به قانون ارتقا یافته و در تئوری، فرصت نفاذ می یابد؛ بلکه یک **خواست و منشور محض سیاسی بقول خود "منشور"**، "خواست جناح های سیاسی و طرف های متخاصم" میباشد، که قبول آن، حتی برای آنانیکه همین پارلمان و در مجموع، همین دولت دست نشانده را به رسمیت هم می شناسند، فاقد یک شرعیت حقوقی و قانونی میباشد؛ چون گذشته از غیر عادلانه بودن همین **خواست "نمایندگان"**، ارگان تقنینی در اینجا خود، صراحتاً از اصل تفکیک قوا، یعنی از اصول و ضابطه هایی، که حوزه های کاری، وجایب، مسئولیت ها و صلاحیت های همان قوای ثلاثه را با استناد به قانون اساسی خودشان، تعیین و مشخص میسازند، تخطی می نماید.

این ارگان، بجای وضع، تعدیل و تصویب قوانین، و اعمال نظارت قانونی بر سیاست ها و کارنامه های عملی دولت، عملاً مبادرت به اصدار **منشور سیاسی** نموده و بدینسان، با همین **کنش**، خودش را در مقام ارگان اجرایی قرار میدهد!

"مجلس نمایندگان" همچنان، با انهماک در یک امر حقوق جزایی، خودش را عملاً بجای ارگان قضایی قرار داده، که تحقیق، پیگرد و صدور هر حکم و فیصله ای پیرامون مسایل قضایی از جمله مسایل جرم و جنایت، قانوناً در حیطه وظایف، مسئولیت ها، و اختیار و اقتدار آن میباشد، که چارچوب یا محدوده خود همین اختیار و اقتدار را هم، بر علاوه قانون اساسی، خود موارین و ضوابط مدون حقوق جزایی مشخص میسازند.

پس می بینیم که "نمایندگان منتخب مردم" و مجلس شان بمثابه یک ارگان یا مجمع قانونگذار، حتی به همان قانون اساسی، و به ضابطه های حقوقی قوای ثلاثه خودشان هم پابند نبوده، و همانطور که در نمونه "رحمان مسیحی" تجربه شد، در واقع بر حسب قانون جنگل عمل می نمایند!

ارگان های ثلاثه اینان در هر فرصتی، چنانچه میل کنند و اقتضا باشد، همه فوراً بی هیچ دغدغه و مانعه‌ی، عملاً در ارگان یگانه و ترکنازی ادغام میگردند، که مظهر گویای خواسته‌ها، منافع و امتیازات قشری و گروهی‌شان میباشد. تفکیک قوا، مسئله استقلالیت هر کدام و براین مبنای، ایده یک حاکمیت قانونمند و دموکراتیک، در قاموس باورها و در تئوری و عمل دولت دست‌نشانده و مجلس نمایندگان، اصول و ضوابطی میباشد که از آن، محض بمتابه ابزار تبلیغی برای اغوای اذهان عمومی، در خدمت تأمین خواسته‌ها و مقاصد خودشان کار گرفته میشود.

یادنامه "مصالحه و آشتی"

این دیگر کاملاً روشن و موکد است، که منظور از "مصالحه و آشتی"، البته به استناد خود "منشور" و اظهارات ارائه‌کنندگان آن، همانا مصالحه و آشتی میان "جناح‌های سیاسی متخاصم افغانستان" میباشد.

اعلام رسمی "منشور مصالحه و آشتی" در واقع چیز تازه‌ای نیست که بر سر آن، اینهمه غوغای می‌نمایند! چون بموازات قریب سه دهه جنگ ممتد و بلا انقطاع در افغانستان، چه جنگ مقاومت ضد اشغال‌شوروی، چه مخاصمات مسلحانه گروه‌های اسلامی وابسته به امپریالیست‌های غربی و ارتجاع منطقه با مزدوران اشغالگران شوروی یعنی با همان خلقی‌ها و پرچمی‌های وطنفروش؛ چه جنگ‌های میان تنظیمی‌برادران اسلام‌اصیل؛ چه جنگ‌طالب‌ها با جهادی‌ها و سپس جنگ‌طالب‌ها با اربابان دیروزه امریکایی و متحدین‌شان و با دست‌نشانندگان کنونی آنها، یعنی با دولت دست‌نشانده کابل؛ آری بموازات همین سه دهه جنگ، مصالحه و آشتی هم، میان همه همین گروه‌های **متخاصم سیاسی - نظامی** که "منشور مصالحه" مجلس نمایندگان، از آن با عزت و وقار خاصی بعنوان "جناح‌های متخاصم سیاسی افغانستان" یاد می‌نماید، یک واقعیت آشکار و اثباتی میباشد، که به موارد و نمونه‌هایی از آن، خود "منشور مصالحه نمایندگان" رسماً اذعان میدارد.

با قید فهرست‌گونه بخشی از همین موارد مصالحه و آشتی میان "جناح‌های متخاصم سیاسی" در متن "منشور" میباشد، که مجلس نمایندگان "منتخب مردم"، در واقع میخواهد مبادرت کنونی خودشان را، البته نه بعنوان یک ابتکار نوین هرچند شگفت‌انگیز برای برخی نهادها، مجامع و ...، بلکه بمتابه امتداد یک خط مشی "صلح‌جویانه" شناخته شده دیرینه توجیه نماید، که تئوری و پراتیک آن بطور اثباتی، در بحبوحه فرود و فرازهای خونین سه دهه، بکرات به آزمون گرفته شده است.

برای تکمیل فهرست سیاست‌ها و فرمان‌های صلح‌طلبانه و آشتی‌جویانه میان همین **داره‌های متخاصم و جنگسالار** که منشورشان به ایجاز از آن یاد می‌نماید؛ و بمقصد تأکید بر مصداقیت همین مدعای مصالحه و آشتی میان خودی‌های "مجلس نمایندگان"، که فرمان‌ها و پیشینه‌مذلتبار نیات و اعمال "بشر دوستانه" خودشان را، سینه‌کشان و با گردن‌های افراخته، آویزه همین ورق‌پاره خودشان نموده‌اند، ایجاب می‌نماید تا در اینجا، گوشه‌ی از **یادنامه مصالحه و آشتی** شان را که "مجلس نمایندگان" آگاهانه آنرا مسکوت گذاشته است، بطور مشخصی با خواننده این سطور یکجا مرور نموده و اما بر دیدگاه‌های "صلح‌طلبانه" شان، در مبحثی جداگانه اندکی تدقیق نمایم. اما پیش از آن، ببینیم که آنها فهرست پیشینه صلح و آشتی مورد نظر خویش را، چگونه بیان و توجیه میدارند؟ در منشور نمایندگان می‌خوانیم:

"تا هنوز در جهت ایجاد زمینه صلح و همزیستی فرامین و میثاق‌هایی صادر و امضا گردیده، مانند فرمان عفو عمومی در زمان حکومت موقت مجاهدین به رهبری حضرت صبغت‌الله مجددی در سال ۱۳۷۱، معاهده بن مبنی بر آشتی و باهمی تمامی جناح‌های سیاسی در سال ۱۳۸۰، فرمان عفو عمومی عناصر معارض طالبان مورخ ۱۳۷۲ (مقصود باید ۱۳۸۲ باشد - نگارنده)، فرمان ایجاد کمیسیون تحکیم صلح و اخوت اسلامی مورخ ۱۳۸۴ توسط آقای کرزی رئیس جمهوری اسلامی افغانستان؛ این فرامین و میثاق‌ها خود موثر بوده ولی برای استحکام صلح و ثبات در کشور و ایجاد اطمینان برای همه طرف‌های درگیر مبنی بر مصئونیت آنان در صورت پابندی به قانون اساسی و قوانین نافذ کشور، باید گام‌های قانونی و شفاف بیشتر برداشته شود که زمینه‌های بی‌اعتمادی رفع گردیده و همه مردم، جناح‌های سیاسی، فکری برای تحکیم صلح و ثبات بسیج گردند."

آری، این اعترافنامه خود نمایندگان مجلس است که اما بطور ناقص و نامکمل در "منشور" شان قید گردیده است؛ برای تکمیل همین فهرست، اینک میکوشیم بطور خلاصه یکی دو مورد دیگری را بدان، البته با شرح و تحلیلی موجز اضافه نماییم؛ تحلیل بند‌های یازده گانه منشور و دیدگاه‌های آمده در آن را، چنانچه تذکار یافت، عجالاً بگذاریم به مبحث جداگانه و مناسب خودش.

باری، اولین نمونه و مورد عملی سیاست مصالحه و آشتی، که مجلس نمایندگان از آن، در فهرست ارائه شده خودش در "منشور" آگاهانه - یا از سر خجالت، یا بعلت مابینت لفظی، و یا هم بدلیل نبود اجماع برآن - چشم پوشی نموده است، همان متارکه صلح میان شورای نظار جمعیت اسلامی به قومندانی احمد شاه مسعود و قوای اشغالگر شوروی در پنجشیر است.

این متارکه در آنزمان، با اوضاع و شرایط حاکم بر جبهه جنگ در پنجشیر، از جمله تهاجمات نظامی ارتش اشغالگر شوروی - حدوداً ۸ حمله بسیار گسترده، پیاپی، متمرکز و دوامدار؛ مسدود گردیدن راه‌های ارتباطی به این منطقه بسیار مهم استراتژیک توسط حزب اسلامی گلبدین، که جبهه را از نظر دسترسی به امداد‌های تسلیحاتی و لوژستیک از آنسوی مرز با پاکستان، در مضیقه قرار میداد؛ و اخیراً با وضعیت ناگوار اهالی در تحت تأثیر همه تهاجمات، توجیه گردید، که پشتوانه سیاسی تبلیغاتی آن را هم، فتوای مذهبی به اصطلاح "علما" و موسپیدان منطقه تشکیل میداد.

علل و انگیزه‌های این "متارکه" و توجیه سیاسی - مذهبی آن با درنظرداشت وضعیت آن وقت منطقه هرچه بوده باشد، امری که خارج از موضوع مورد بررسی این نوشته می‌باشد؛ نتایج همین "متارکه" را اما، از منظور استراتژی و منافع کل مقاومت، میشود در چند نکته خلاصه کرد:

این "متارکه" اگر هم از نظر ترمینولوژی، مترادف با صلح و آشتی نمی‌باشد، ولی از نظر عملی، زمینه ساز چنان وضعیتی گردید که در توالی زمان، نه فقط به سیاست صلح و آشتی میان شورای نظار جمعیت اسلامی و شوروی‌ها و مزدوران پرچمی و خلقی شان تکامل یافت، بلکه پایه‌های مودت، همکاری، جذب کمک‌های مالی نظامی، و در یک کلام وابستگی بعدی شان در جریان تضادهای خونین میان "جناح‌های متخاصم سیاسی" بویژه در نبرد مسلحانه با گروه طالبان و حامیان پاکستانی، نیز بر تهداب همان "متارکه" و مصالحه و آشتی بعدی، بنیان گذارده شد.

همین سیاست "متارکه" و سپس مصالحه، اگر برای متجاوزین اشغالگر شوروی و مزدوران پرچمی و خلقی شان در جریان جنگ مقاومت ضد اشغال، ارزش بسیار حیاتی داشت، زیرا قوای اشغالگر با فراغ خاطر از این ناحیه، نه تنها نیروهای خودشان را در مناطق دیگر متمرکز نمودند؛ نه تنها بر همین زمینه، روند تجزیه و تفرقه، انزواگری و سمتگرایی را در جنبش تسریع و تقویت نمودند؛ نه فقط به برکت همین

"متارکه"، امنیت خطوط امداد رسانی تسلیحاتی، لوژستیکی و خوار وبار ارتش اشغالگر خودشان را از طریق شاهراه استراتژیک سالنگ تأمین نمودند؛ بلکه در اعمال نفوذ و تداوم مداخلات و پیشبرد سیاست های رقابتگرانه آتی شان، از یک پایه سیاسی اجتماعی جهادگر هم بهره مند گردیدند، که جریان عملی آن در نمونه جنگ های شورای نظار و حاکمیت شکست خورده جهادی ها با گروه طالبان و حامیان پاکستانی شان، بوضاحت بملاحظه رسید، که در همین کشاکش های خونین، شورای نظار احمد شاه مسعود و در مجموع حاکمیت به حاشیه رانده شده جهادی، حتی تا قلب پایتخت های آسیای مرکزی هم، بقوت توسط میراث خوار شوروی سابق، یعنی توسط فدراسیون روسیه حمایت و تقویت میگردد!

نمونه دیگر همین "مصالحه و آشتی" میان خودی ها، و بقول "مجلس نمایندگان" میان همان "جناح های سیاسی متخاصم" که "منشور" اما، آنرا به هر دلیلی مسکوت گذارده و قید فهرست افتخارات صلح طلبانه شان ننموده است، به زمان انتقال قدرت سیاسی، از مزدوران شکست خورده خلقی و پرچمی، به رقبای دیروزی، یعنی به برادران جهادی شان بر میگردد.

به صرفنظر از بروز منقطع هایی در جبهه مزدوران خانه زاد شوروی (تشدید تضاد های درونی حزب دموکراتیک خلق و سپس حزب وطن و جبهه عوض نمودن ناگهانی میلیشیای زیر فرماندهی رشید دوستم معروف به "گلم جم") که تسلیمی قدرت سیاسی به ائتلاف احمد شاه مسعود - دوستم را توسط وزیر خارجه دولت نجیب خاد، وکیل پرچمی، طی یک صحنه سازی تشریفاتی سمبولیک تسریع نمود، پیش زمینه های انتقال قدرت سیاسی را اما، وجود شبکه ای از ارتباطات دایمی - چه مستقیم و چه غیر مستقیم - میان جهادی ها و خلقی ها و پرچمی ها تشکیل میداد، که رشته ارتباطات غیر مستقیم، بقول "منشور" میان همین "جناح های سیاسی متخاصم" را، سازمان ملل از طریق نمایندگان ویژه خودش برای افغانستان، بهم تنیده و پیوند میداد. طرح "دولت با قاعده وسیع" سازمان ملل که مهر تفاهم و شرعیت هر دو ابر قدرت رقیب را هم بر جبین داشت، نمایانگر همین مصالحه و آشتی شان بر زمینه شرکت همه آنها در یک حاکمیت یگانه موسوم به "دولت با قاعده وسیع" بود. اینکه همین طرح به توافق رسیده "دولت با قاعده وسیع" اما، بعلت تشدید همان تضاد های جبهه مزدوران شوروی (چرخش دراماتیک ۱۸۰ درجه ای دوستم، چند پارچگی بر سر قدرت در بوری سیاسی و کمیته مرکزی حزب و در نتیجه، پناهنده شدن نجیب خاد به دفتر نمایندگی سازمان ملل در کابل) سرانجام در هیئت دولت جمهوری اسلامی جهادی ها تبارز نموده و رسماً اعلام موجودیت نمود، نافی ارتباطات، سازش ها و مفاهمات طولانی همه همین "جناح های متخاصم سیاسی" و آمادگی شان برای آشتی و ترک مخاصمه نمی باشد.

"دولت با قاعده وسیع" آنها محوری بود که تقسیم، یعنی سهم همه آنها در قدرت سیاسی را، بر اساس یک استراتژی مورد قبول و توافق شان عینیت می بخشید؛ و این استراتژی، همان استراتژی مصالحه و آشتی میان "جناح های متخاصم سیاسی" میباشد، که مجلس نمایندگان دولت دست نشانده امریکایی ها در کابل، فهرست ناقص آن را درج "منشور" خودش نموده است.

مسکوت گذاردن آگاهانه همین مثال و نمونه عینی توسط مجلس نمایندگان، بازهم دلیل سیاسی خودش را دارد؛ یعنی اگر خلقی ها و پرچمی ها به زعامت نجیب خاد، سازش ها و توافقات خودش با رقبای جهادی را بنام سیاست "آشتی ملی" با علانیت تبلیغ نموده و بدینسان می کوشیدند، تا با افشای آنچه در ماورای جهاد جریان داشت، ماهیت حقیقی جهادگران و عطش سیری ناپذیر شان برای

رسیدن به اریکه قدرت سیاسی را که بخاطرش، کشتار های بی حساب و خون های فراوان جاری ساختند، نشان داده و از اینطریق، یعنی با گزینش سیاست مبارزه - وحدت، موضع برادران اسلامی شان را در جریان پیشرفت پروسه مصالحه و آشتی، با تخطئه جهاد شان، تضعیف نمایند، جهادی ها هم، برای خنثی نمودن همین مانور سیاسی تبلیغاتی شرکای آینده خودشان، در جریان پیشرفت پروسه مصالحه و آشتی میان طرفین، از تعلل کار گرفته، و با حزم و احتیاط عمل می نمودند؛ آنها می خواستند که با کسب امتیازات و موقعیت برتر، و اغوای ذهنیت های عامه، سیاست مصالحه و آشتی خودشان را بتوانند توجیه نمایند، چون مصداقیت جهاد و شعار محوری "**جنگ اسلام و کفر**" شان در معرض خطر قرار داشت، امری که اینک بی تردید و بی چون و چرا، بالآخره و بطور نهایی به تحقق انجامیده است؛ یعنی با تشکیل "جبهه ملی" مشترک خلقی ها و پرچمی ها و رهبران احزاب جهادی و ...، حقیقت همان شعار محوری "**جنگ اسلام و کفر**" جهادی ها هم، در دفتر فراموش ناشدنی تاریخ به ثبت رسیده است!

اما سیر پر شتاب حوادث (که تشدید حدت تضاد های درونی خلق و پرچم، و چرخش ناگهانی میلشیاوی دوستم "گلم جم" تبلور آشکار آن بود) همه محاسبات، مقاولات و مفاهمات بر سر تقسیم قدرت بر محور طرح "**مصالحه و آشتی**" در چارچوب دولت با قاعده وسیع به کارگردانی سازمان ملل را، به نفع یکی از اطراف این معامله و مصالحه، یعنی به نفع برادران جهادی برهم زده و در نتیجه، بر زمینه ظهور یک موازنه جدید قدرت، بجای "**دولت با قاعده وسیع**"، "**دولت جمهوری اسلامی جهادی ها**" عرض اندام نمود، که جریان همین کشاکش ها، چانه زنی ها، مفاهمات و زد و بند ها اما، در اذهان عامه مردم، ناشیانه بنام "**انقلاب اسلامی ۸ ثور**" تبلیغ گردیده و میگردد!!!

معاوضه غیر مترقبه "دولت با قاعده وسیع" که سازمان ملل برایش عرق ها ریخته بود، با "جمهوری اسلامی" اما، اساس **مصالحه و آشتی** میان طرفین را که مستقیم و غیر مستقیم، در سطوح مختلف و از کانال های متعددی سال ها بر سر آن چانه زنی شده بود، با وصف ظهور واقعیت جدید، از گزند مصئون نگهداشت، زیرا پابندی به تعهدات پشت پرده (ماورای جهاد)، التزام به گزینش "**مشی مصالحه و آشتی**" را، گذشته از رشته های علائق و ارتباطات تنیده شده در طول جهاد، خود همین وابستگی بقول "منشور" جناح های متخاصم سیاسی به حامیان بین المللی شان، حتمی و لازمی می ساخت؛ چون نهایتا این همان اربابان ولی نعمت آنها بودند که بر جبین "**مشی مصالحه و آشتی**" میان دست پروردگان خویش، مهر تأیید خودشان را گذاشته بودند، که این توافق هم از جهتی، در علائق و مناسبات جهانی و منطقه ای ابر قدرت های رقیب ریشه داشته، که وارد شدن بدان هم، از عرصه اهتمام این یادداشت خارج است.

از اینجاست که با اعلام دولت جمهوری اسلامی جهادی ها، روند مصالحه و آشتی میان "جناح های متخاصم" دیروزی، از قلمرو طرح و تعهد تتوریک، به نحوی کاملاً قانونمند، بمنصه آزمون پراتیک وارد شده، و بدینسان همان راز های متراکم چندین ساله ماورای جهاد، برای بسیاری ها، از هاله ابهام و گمانه زنی بیرون شده و در نهایت، چهره واقعیت ها هم، در پرتو فاکت های اثباتی و غیر قابل انکار، برای همگان محسوس و هویدا گردید:

- دولت جمهوری اسلامی جهادی ها، به هیچگونه اقدام نظری و عملی در راستای اعاده حقوق قربانیان جنایات جنگی و جنایات علیه بشریت، چه برای یک محاسبه قانونی عدالتخواهانه مبتنی بر موازین متعارف حقوق بشر، و چه حتی برای یک محاسبه شرعی بر مبنای عدل اسلامی ادعایی

خودشان، در قبال آدمکشان خلقی و پرچمی میهن فروش و جنایات نابخشودنی شان در حق مردم مبادرت نورزیده و اصولا هم نمی توانست.

برعکس، همانطوری که خود مجلس نمایندگان "منتخب" اذعان داشته و در "منشور مصالحه و آشتی" خودشان قید می نمایند، آنها شرکای جرم و جنایات خود شان را عفو عمومی می نمایند: "تا هنوز در جهت ایجاد زمینه صلح و همزیستی فرامین و میثاق هایی صادر و امضا گردیده، مانند فرمان عفو عمومی در زمان حکومت موقت مجاهدین به رهبری حضرت صبغت الله مجددی در سال ۱۳۷۱..."

باری، بمجرد تکیه نمودن برادران جهادی بر اریکه قدرت سیاسی در چارچوب یک حاکمیت تتوکراتیک اسلامی، که اولین عهده دار موقت آن، به اعتراف خود "منشور"، یکی از همان جهادی های شناخته شده بنام صبغت الله مجددی میباشد، فرمان عفو عمومی خودشان (یعنی عفو تمام آدمکشان و خابنین ملی خلقی و پرچمی که بقول خود "منشور" یکی از همان "جناح های متخاصم سیاسی" میباشد) را اعلام نمودند!!!

پاسخ به این پرسش کار دشواری نمی باشد، که چرا حاکمیت اسلامی مجاهدین در تحت یک رهبری سیاسی متناوب - از صبغت الله تا ربانی - مسعود، گلبدین و بقیه برادران جهادی، بجای یک محاکمه قانونی عادلانه، **ناگهان و بطور غیر مترقبه**، بمثابه نخستین کنش عملی سیاسی، فرمان عفو عمومی (عفو رقبای دیروزی خلقی و پرچمی یا به زبان خود جهادی ها، همان کفار) را صادر می نمایند؟

تأکید روی عبارت **ناگهانی و غیر مترقبه**، صرفا برای آنانی میباشد، که هنوز بخاطر حسن نیتی که داشتند، قادر به درک و شناخت ماهیت حقیقی رهبران جهادی نگردیده بودند.

واقعیت اینست که از همان آغاز جنبش مقاومت، که احزاب و تنظیم های اسلامی به کمک و حمایت حامیان منطقه ای و غربی شان، دزدانه در صفوف آن خزیدند، از زد و بند های میان کودتاچیان خلقی و پرچمی و رهبران تنظیم های جهادی گزارش می شد؛ علاوه بر شبکه پیچیده روابط سیاسی، نظامی و مالی که با کوچک و ناچیز جلوه دادن شان در مفهوم کار نفوذی در هر دو جبهه متخاصم، بمثابه یکی از الزامات جنگی توجیه میگردد، گوشه یی از این علایق هم، در آغاز با رشته روابط خانوادگی تنیده و بافته شده مثل روابط خویشاوندی صبغت الله مجددی با سلیمان لایق از رهبران پرچمی، و رابطه خویشاوندی سیاف با امین جلاد، که بعلت همین رابطه، نه تنها همانند بسیاری دیگر اعدام نه شد، بلکه با رهایی از زندان خلق و پرچم، با عزت و سلامتی برای پیوستن به جمع برادران جهادی خودش به پاکستان اعزام شد!

این گونه علایق در ادامه جهاد اسلامی، نه تنها در ابعاد و سطوح مختلفی تکامل نموده و همواره بسیار پیچیده گردید، بلکه حتی برای همه آن مردمانیکه فریب شعار محوری "**جنگ اسلام و کفر**" جهادگران را که در واقعیت امر، شعار ساخته و پرداخته سازمان سیا بود، خورده بودند، کاملا روشن و افشا هم گردید. در اینجا بعنوان مشتم نمونه خروار، یک مثال از همین شبکه علایق پیچیده میان "جناح های متخاصم سیاسی افغانستان" را به روایت از یک منبع موثق، نقل می نمایم:

زمانی یکی از هموطنان زجر کشیده که از زیر شکنجه های ضد بشری جلادان خلقی و پرچمی، جان به سلامت برده، دقیقتر بگوییم خودش را زنده اما نیمه جان به گونه هزاران پناه جوی دیگر به موطن اسلامی پاکستان رسانیده، و روزی بحکم ضرورت مستقیما به یکی از دفاتر مجاهدین مراجعه می

نماید، در آنجا با یک واقعیت برای وی باور نکردنی و خیلی شوک آور مواجه میگردد؛ او در عقب میز کار دفتر مورد نظر مجاهدین، همان شکنجه گر خودش را لمیده می یابد، که اینک کارمند عالی مقام دفتر مجاهدین میباشد!

این هموطن بسیار زجر کشیده، بی اختیار به شکنجه گر خودش می گوید که "این مگر شما نبودید که ناخن های انگشتان مرا درآوردید؟!"

کارمند عالی مقام مجاهد در پاسخ می گوید که "اگر دیروز ناخن های انگشتانت را درآوردم، برو که حالا چشمانت را هم از حدقه بیرون می آورم"

این فقط یک نمونه پی میباشد از هزاران رویداد و چشم دید های دوران مهاجرت مردمان ستمدیده کشور چه در داخل و چه در کشورهای همسایه پاکستان و ایران!

پس از همان "متارکه جنگ" میان احمد شاه مسعود و ژنرال های شوروی، مناسبات وی با رهبران حزب دموکراتیک خلق بسیار توسعه یافت؛ قسیم فهمیم که بعد ها جانشین مسعود، و مارشال و وزیر دفاع و ... جمهوری اسلامی کرزی گردید، باید یکی از کارمندان بلند پایه خاد بوده باشد. البته کم نیست شمار چنین افرادی که در دو طرف بقول "منشور" جناح های سیاسی متخاصم، نقش دوگانه خود شان را ایفا می نمودند؛ یک نمونه دیگر از همین همکاری و همسویی متقابل در دو جبهه، همان کودتای وزیر خلقی در دولت نجیب خاد میباشد.

کودتای نافرجام "تنی" علیه دولت نجیب خاد، که در همکاری با حزب اسلامی حکمتیار و استخبارات نظامی پاکستان ISI بوقوع پیوست، نه یک عمل ناگهانی و مجرد، بلکه بر زمینه یک شبکه از رشته علایق و ارتباطات دیرینه تدارک دیده شده بود؛ به این واقعیت گلبیدین و یارانش معترف بودند. "تنی" و همراهانش پس از شکست کودتا به پاکستان رفته، و در آنجا در همسویی عملی با حزب اسلامی حکمتیار، در دوران تشدید تضاد های درونی خود برادران جهادی (حکومت مجاهدین) مشترکا راکت های اسلامی گلبیدین را بر سر شهریان بی پناه کابل شلیک میکردند، که ویرانه های جانگداز شهر کابل، هنوز هم به زبان رسا از آن حکایت می نمایند! اگر پیوستن گلبیدین به دولت دست نشانده کرزی، مسئله ای مربوط به زمان است که در مذاکرات پشت پرده بر سر آن چانه زنی میشود، تنی و یاران دیگر خلقی و پرچمی اش، مدتهاست که بمثابة "نمایندگان منتخب" مردم در پارلمان همین دولت، در یک صف طولانی از مجموعه رنگارنگ افراد و نیرو های خادم امپریالیسم و ارتجاع، بوظایف خودشان در نقش ها و موقعیت های جدید، اشتغال دارند.

پس از سقوط دولت دست نشانده شوروی ها در کابل و برقراری یک حاکمیت تنوکراتیک مجاهدین بنام جمهوری اسلامی، برادران اسلامی بی هیچ درنگی و بر مبنای همان توافقات و تعهدات پشت پرده در چارچوب "مشی مصالحه ملی"، با تمامی رهبران و کادر های بلند پایه خلقی و پرچمی جنایتکار و میهن فروش، حتی بالاتر از شیوه اسلامی برگزیده خود شان هم رفتار نمودند؛ رهبران خلقی و پرچمی نه تنها که از هرگونه گزند و دردسری مصئون و درامان ماندند؛ نه اینکه به هیچگونه بازپرسی و دادخواهی حقوق بشری و حقوق الهی کشانیده نه شدند؛ بلکه برعکس با ایشان در کمال احترام و اعزاز رفتار شده، توشه راه (بطور مثال نقدینه هزاران دالری هدیه اسلامی احمد شاه مسعود به شخص وکیل، وزیر خارجه دولت ساقط شده نجیب خاد) و دیگر موجبات سفر شان به روسیه و کشور های غربی (اروپا و امریکا) فراهم گردید.

تمامی کادر های خلقی و پرچمی، بویژه افراد مجرب خاد، بی هیچ دغدغه و ملاحظه یی، در تشکیلات دولت جمهوری اسلامی جهادی ها - از وزارت خانه تا ارتش، پولیس و سازمان اطلاعات - بکار گرفته شده و ادغام گردیدند.

ارتقای مقام و اعطای القاب باد آورده نظامی و کشوری، مثل بالا ترین رتبه های مسلکی نظامی - ستر جنرال، تورن جنرال و ... - به همه جنایتکاران آدمکش بعنوان مثال به رشید دوستم بمثابه یک فرد جانی و بیسواد معروف به " گلم جم " ؛

اعطای القاب و رتبه های بالای مسلکی نظامی که در شرایط عادی، دست یافتن به آنها، ایجاب سال ها تعلیم، تحصیل، خدمت عملی و آموزش اصول و فنون نظامی را می نمایند؛ در تحت حاکمیت جهادی ها، مسئله ای پیش پا افتاده و به نرخ روز گردید. این وضعیت بگونه ایکه در فیلم های کوبای امریکایی تمثیل میگردد، اوضاع و شرایط قرون ۱۸ و ۱۹ مکسیکو را در اذهان تداعی می نمود، که چگونه سران داره ها و باند های رهن و آدمکش همه، خودشان را ژنرال و قومندان می نامیدند. اعطای القاب و عناوین بی پشتوانه، محدود و منحصر به عرصه نظامی نمانده، بلکه بسان تقسیم اجتماعی کار، تمامی بخش ها و ابعاد زندگی جامعه را احتوا می نمود، که توسط خلقی ها، پرچمی ها، جهادی ها، طالب ها البته همه به همسویی و همکاری عملی حامیان منطقه ای و بین المللی شان، ممکن گردیده و اشاعه می یافت. القاب نابغه شرق، تیتوی افغانستان، گاندی افغانستان، خورشید خراسان، مجاهد اعظم، خالد بن ولید، امیرالمومنین و بسیاری امیران خود ساخته دیگر، نمونه های بسیار بارزی میباشند از یک افسار گسیختگی و انارشسیسم عریان، که همه به نرخ روز تفویض، و یکی به دیگری انتقال و معاوضه میگردد.

در تداوم همین شخصیت سازی های دروغین و حاتم بخشی های بی پایه و مسخره است که بعد ها با اشغال نظامی افغانستان توسط امریکا و متحدین امپریالیستش، در پهلوی القاب، عناوین و رتبه ها، مدال های افتخاری هم توسط دولت دست نشانده کابل کشف، و با ملا ملا گفتن ها، در میان خودی های خودشان به شاخی باد میگردد. مارشال بازی ها، جوایز افتخاری برای "صلح"، مدال های افتخاری بنام شخصیت های ملی تاریخی، متخصص، کارشناس، اهل نظر سازی ها و ... همه و همه بسان نمایشات سرکس، نمونه هایی از یک بازی مسخره است که در تئوری و در عمل، حسابگرانه بعنوان جزیی جدایی ناپذیر از یک سیاست دیرینه مفاهمه، مصالحه و آشتی میباشند، که اینک "منشور" آنرا "پارلمان منتخب" رسماً اعلام نموده است. هیچ کسی اما به اینها نمی گوید که این القاب، مدال ها، عناوین، رتبه ها و شخصیت سازی های مسخره، هرگز با تن و قامت، و باقی صفات و خصوصیات شناخته شده هیچکدام از جمع همین "جناح های سیاسی متخاصم" مطابقت و خوانایی ندارد؛ مثلاً نمی گویند که این آقای مارشال و ژنرال های آخرین درجه و بی سواد چون دوستم "گلم جم"، مراحل تحصیل و آموزش نظامی خویش را، چه وقت و در کجا به اتمام رسانیده و در کدام جنگ آزادیخواهانه و یا کدام جنگ تدافعی ملی شرکت نموده و چه شاهکاری هایی آفریده اند، که اینک یکباره به درجه های مارشالی، سترجنرالی و ... ارتقا نموده اند! بعنوان راه صاف کن ارتش متجاوز و اشغالگر امریکایی، با دریافت رشوت های میلیون ها دالری، و در پناه بمب افکن های B- 52 امریکا ... که افتخاری ندارد تا بر پایه آن، بتوان به چنین رتبه ها و مقام هایی رسید، مگر به مارشال ها و ژنرال های مواد مخدر و غصب و تاراج ممتلكات مردم؛ مارشال ها و ژنرال های قتل و کشتار و جنایت علیه بشریت، و مارشال در میهن فروشی و خیانت ملی!

همینگونه از کزری نمی پرسند که با کدام سابقه کاری و فعالیت سیاسی افتخار آمیز، و با چه درایت و شایستگی پی به ریاست رسیده، و وجهه به اصطلاح بین المللی می یابد!!!
همینطور افراد و عناصر مطلقا ناشناخته و بیگانه برای مردم که در یک چشم بهم زدن، معجزه آسا در مقام های وزرای کابینه دولت دست نشانده نصب میگردند!

اینها همان مجموعه وزرای میباشند که سفارشنامه های شان، توگویی مهر و امضای قوای اشغالگر را داشته باشند؛ این همان مطلبیست که مردم از آن به طعنه، با عبارت مشخصه "وزرای صادراتی" یاد می نمایند!

همه همین "جناح های سیاسی متخاصم" که عاملین درجه یک قتل و کشتار، ویرانی و جنایات بی شمار در حق وطن و هموطن هستند؛ به اضافه شرکای تازه بدوران رسیده شان در وجود ریزه خواران خوان خاندان طلایی و به همین سان عناصری از تسلیم طلبان شعله ای وابسته به قدرت های اشغالگر امپریالیستی که اینک بموجب همان قرارداد ننگین بن در یک اتحاد نامقدس در دولت دست نشانده کزری گردهم جمع شده اند، همه به مقوله دشمنان مردم افغانستان تعلق داشته، و هر کدام به نوبه خویش، به جرم جنایات جنگی، جنایت علیه بشریت و خیانت ملی، در پیشگاه مردم و تاریخ محکوم شمرده می شوند؛ "منشور مصالحه و آشتی" پارلمان اینان هم، چنانچه بتکرار خاطر نشان گردید، عبارت از مصالحه و آشتی میان خودشان است که به مردم اما، هیچ ربطی ندارد؛ این مصالحه و آشتی هم، چنانچه ملاحظه نمودیم، چیز تازه ای نبوده، بلکه پیشینه بسیار طولانی دارد، که فهرست نامکمل آن بعنوان یک اعترافنامه، درج همین "منشور مصالحه و آشتی" مجلس نمایندگان گردیده است.

(2)

در مباحث قبلی در بخش اول این نوشته، بطور کلی پیرامون منشور مصالحه و آشتی نمایندگان "منتخب" پارلمان و هویت حقیقی شان صحبت بعمل آمد؛ ضمن همین بررسی، نه فقط خواست و غایت اصلی نمایندگان "منتخب" مجلس را و آنهم به استناد "منشور" رسماً اعلام یافته خودشان شناسایی نمودیم؛ نه تنها از هر بعد و زاویه ای بر مغایرت قطعی همین خواست محوری و در واقع یگانه خواست "منشور" با قوانین متعارف حقوقی و جزایی در دنیا، با موازین جهانشول حقوق بشر، و سرانجام با قانون اساسی خود دولت دست نشانده کابل و ادعای بی پایه تفکیک قوای ثلاثه اش، پرتو افکنده شد؛ نه فقط گوشه ای از پیشینه تاریخی صلح و آشتی میان خودشان را روشن نمودیم، بلکه محدوده اجتماعی، یعنی جرگه اصلی همین عجیب الخلقه های آدم نما را که "منشور" به زبان شان و منحصرأ بخاطر شان تدوین یافته، نیز ترسیم نموده و در نتیجه، مبرهن ساختیم که مقوله مردم از زاویه دید و نگرش این نوشته بی هیچ تردیدی، در ماورای همچو کتگوری هایی قرار گرفته و

بنابراین، مصالحه و آشتی منشود مجلس نمایندگان هم، یک مسئله سیاسی خاص متعلق بخود "جناح های متخاصم سیاسی" میباشد و بس.

کنون میکوشیم در این بخش از بررسی خودمان، اندکی به اصطلاح از حاشیه به متن رفته و بدینوسیله بر درک و استنباط نمایندگان "منتخب" مجلس از مفهوم **مصالحه و آشتی ملی** و بر توجیه شان از همان خواست محوری، به سیاق دیگر بر توجیه جنایات خودشان، تدقیق بیشتری نموده و عمده پرسش هایی را هم در همین موارد مطرح سازیم.

مصالحه و آشتی میان "جناح های متخاصم سیاسی" - از خلقی و پرچمی تا جهادی و طالبی و عناصر تازه بدوران رسیده دیگر در دولت دست نشانده کابل - یعنی **میان انانی که در طی سه دهه، افغانستان را به یک سرزمین آتش و خون مبدل نموده و بنابراین، بعنوان یک فاکتور اساسی داخلی، همه مشترکا و بطور مستقیم در آفرینش یک تراژیدی هولناک با ابعاد فاجعه آمیز انسانی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و ... دست داشته و دارند.**

مجلس نمایندگان "منتخب" منشور مصالحه و آشتی خودش را که دارای یازده بند میباشد، با یک مقدمه بی موجز ولی بسیار جالب و معنادار آغاز می نماید:

"تاریخ انسانها در جریان فراز و فرود هایش گاهی شاهد حوادث تلخ ویرانگر جنگ و برخورد سیاسی بین دول و یا ملل جهان بوده است. افغانستان نیز از قاعده مستثنی نبوده و در طول حیات سیاسی خویش بارها مورد تجاوز زورمندان جهان قرار گرفته است که ملت عزیز ما با نثار جان و مال شان از این آب و خاک در برابر تجاوز بیگانگان دفاع نموده اند." (تأکید از من است)

در همین قلمفرسایی در مقدمه چند سطری منشور نمایندگان، ظاهرا و چه بسا برای یک خواننده کم حوصله، شاید هیچ چیز مهم و جالبی وجود نداشته باشد که ایجاب غور و تأمل را نماید؛ ولی این همانا ظاهر قضیه میباشد. از آنجاییکه همین منشور مصوبه مجلس نمایندگان که قرار است پس از طی مراحل خودش، بمتابه قانون نافذ گردیده (اینک این مراحل با امضای رئیس دولت دست نشانده، بموجب قانون اساسی به پایان قابل پیش بینی خودش رسیده و نافذ میباشد!) که در آنصورت همه را مجبور خواهند ساخت از آن پیروی نمایند، ایجاب می نماید که بر کلمات و مفاهیم بکارگرفته شده در همین قلمفرسایی کمی درنگ نموده و بدینسان، ابهامات موجود را روشن، معانی ضمنی و مستتر در آن را برملا ساخته، و از آن استنتاج دقیق نمود.

اینکه میگویند "تاریخ انسانها در جریان فراز و فرود هایش گاهی شاهد حوادث تلخ و ویرانگر جنگ و برخورد بین دول و یا ملل جهان بوده است، که افغانستان نیز از این قاعده مستثنی نمیشد"، از همان آغاز در واقع می خواهند این ذهنیت را القا نمایند که جنگ، تجاوز و ویرانگری ... گویا پدیده های طبیعی بوده که ذاتی فطرت انسان و بخشی لایتجزا از تاریخ همه ملل از جمله افغانستان است! اگر جنگ پدیده یی طبیعی است که با فطرت انسان ملازمت دارد، پس نتایج حاصله از آن هم، بمصداق همان سخن معروف که "در جنگ نان و حلوا بخش نمیکند" کاملا طبیعی و قابل پیش بینی بوده و بنابراین، منطقی میباشد که

هیچ فرد، جماعت و ملتی هم از این رهگذر، هیچگونه مسئولیتی نداشته و در این استنباط، مفاهیم و مقولاتی از قبیل "حقوق بشر"، "جنایت جنگی"، "جنایت علیه بشریت" و ... هم بخودی خود بی معنی میگردند که در نتیجه، لزوم و ضرورت هر گونه بازرسی، دادخواهی و محاکمه هم پیشاپیش منتفی میشود!

آنها در این استنباط سوسیال داروینستی، جامعه بشری و در کل فرد انسان، و به باور خودشان همین "اشرف مخلوقات" را، با تنزل مقام، در جایگاه حیوانات بی شعور قرار داده که در کشاکش تنازع بقا، همدیگر شان را به سایقه غریزه می درند و می بلعند؛ در این تلقی، کنش حیوان قوی و واکنش ضعیف، یا همان حمله، تجاوز ... و دفع آنها در جامعه بشری، تبلوری از یک تلاش غریزی برای بقا میباشد که در عرف انسان متمدن و با فرهنگ، به قانون جنگل مسمی میباشد.

این یگانه استنباط منطقی از یک مقدمه کوتاه چند سطر است که نمایندگان مجلس با یک قلمفرسایی بسیار ناشیانه، منشور خودشان را با آن آغاز، و متناسب بدان خواست مصالحه و آشتی شان را عنوان می نمایند.

علاوتاً از این مقدمه، هیچ درس و نتیجه ای تاریخی عاید نمی گردد؛ یعنی این مقدمه و در واقع همین "منشور"، اصلاً بما نمی گوید که چرا همواره میان "دول و ملل" جنگ بوقوع می پیوندد؟ علل و اسباب این جنگ های همیشگی و بی پایان چه بوده، و آیا شرایط و اوضاعی وجود داشته و یا اصولاً می تواند وجود داشته باشد که در آن، از جنگ، خون ریزی و بیرانگری ... دیگر خبری نباشد؟

چرا و به چه دلیلی قریب به دو میلیون انسان این سرزمین قربانی یک جنگ تحمیلی ۳۰ ساله گردند، که بقول خود منشور نویسان "سایه سیاه و شوم آن هنوز هم حیات فردی و جمعی مردم را تهدید می نماید"؟ آیا مردم بلاکشیده کشور، آیا بازماندگان قربانیان این جنگ، نباید به درک عوامل و شناخت هویت عاملین همین فاجعه هولناک سه دهه جامعه شان وقوف حاصل نمایند؟! آیا نسل های آینده که تاریخ جامعه خویش را مطالعه نمایند، نباید به چگونگی روزگار پیشینیان و علل و اسباب جنگ و خون ریزی های تحمیل شده برایشان بدست دشمنان بیگانه و دشمنان در آستین خفته خودشان، که شرعیت کذابی "نمایندگی ملت" را هم در قبضه داشته اند، وقوف حاصل نمایند؟!

همه این پرسش ها و امثال آن بیهوده میباشند؛ چون اگر جنگ بنا به منطق منشور نویسان، یک پدیده طبیعی بوده و بنابراین، بسان سایر حیوانات درنده خو، ویژه فطرت انسانی میباشد، پس به باور آنها، منطقی نیست که در جستجوی علل و اسباب هر جنگ و شناخت هویت عاملین آن برآمده و در زمینه تدقیق و تتبع نماییم! لزومی احساس نمی شود که خصلت و ماهیت هر جنگی را هم بخواهیم دقیق شناسایی و تبیین کنیم؛ جنگ، جنگ است، و نباید در پی عاملین و مسئولین آن برآمده، و میان انواع و اشکال آن هم، تفکیک و تمایزی قایل شد!

در این "منشور" هرچند آنها از مقولاتی مثل تجاوز، جهاد، مقاومت و مبارزه برحق و آنهم بشکل گذرا و قالبی نام می برند، اما بدون اینکه هیچگاهی به علل و اسباب، اهداف،

ضرورت ها و قانونمندی های مبارزه و مقاومت ... و آنهم در یک جامعه و جهان طبقاتی متشکل از اقشار، طبقات، جماعات و ملل ... اشارتی نموده باشند، چون پرداختن بدان، بناگیز پرسش ها و درد سرهای اجتناب ناپذیر بی شمار و بی پایانی را ایجاد خواهد کرد، که دست و پای خودشان را بهم می بندد. بنابراین یادآوری عابر و گذرای آنها از این مقولات، فاقد هرگونه معنا و مدلول مشخصی میباشد؛ و از آنجاییکه این "فرشتگان صلح" هرگز نخواسته و نمی خواهند با کسی محاسبه نموده و در ضمن حساب کارنامه های خود شان را هم روشن سازند، یعنی نه از متجاوزین به کشور شان طالب خسارت بوده و میباشند، و نه تومار دور بدرز جنایات جنگی و جنایات علیه بشریت خودشان را می خواهند باز نمایند؛ در نتیجه بایست به یک کلی گویی بی محتوا اکتفا نموده و چنان تلقی من درآوردی را به خورد مردم دهند، که جنگ گویا یک پدیده طبیعی بوده، چنانچه همیشه و در همه جا میان دولت ها و ملل جهان از جمله در افغانستان بوقوع پیوسته و بنابراین "ملت عزیز ما" هم با نثار مال و جان، در برابر تجاوز زورمندان از خودش دفاع نموده است! کاملاً یک امر گویا طبیعی که هیچ نیازی به تحقیق، کنکاش و حسابدهی ندارد! زیرا همیشه و در همه جا میان دول و ملت ها و از جمله در افغانستان، جنگ، کشتار و خون ریزی وجود داشته و السلام!

افزون برآن ملاحظه میشود که منشور نویسان در همین مقدمه کوتاه چند سطری، همه مسایل، رویداد ها، تاراجگری ها و ویرانگری های دلخراش و خانمانسوز سه دهه جنگ بلا انقطاع را در حد تجاوز زورمندان بیگانه خلاصه نموده، و بدینسان از جنگ های ایله جار، ویرانگری ها، تاراجگری ها، میخ به سر کوبیدن ها، سر بریدن ها، هتک حرمت کردن ها و در یک کلام، از جنایات جنگی و جنایات علیه بشریت توسط خود شان، نه تنها حرفی هم بمیان نمی آورند، بلکه خودشان را نیز، بی محابا و بی آزر در صف "ملت عزیز" جا زده، توگویی که جنگ های ایله جار خانمانسوز و تباهی آور شان در همه همین مدت سه دهه - جنگ های میان خلقی ها و پرچمی ها، جنگ های میان تنظیم های جهادی، جنگ های جهادی ها با طالب ها، و اخیراً جنگ طالب ها با دولت دست نشانده کرزی و اربابان - همه و همه برای "دفاع از این آب و خاک در برابر تجاوز بیگانگان" بوده باشد!!!

آنها در همین چند سطر و در ادامه آن، چنانچه می بینیم، نه تنها واقعیت ها و رویداد های عینی و غیر قابل انکار را که بخشی فراموش ناشدنی و لایتجزای تاریخ پر ماجرای همین سه دهه اخیر از حیات سیاسی جامعه را میسازد، بی شرمانه جعل و تحریف می نمایند، بلکه از بعضی مفاهیم و مقولات تعریف شده علمی، بازهم استنباط بی پایه و من درآورد خودشان را بدست میدهند؛ توجه نمایید:

"در طول ۲۸ سال گذشته مردم افغانستان شاهد دو تجاوز خارجی بوده، از شمال توسط اتحاد شوروی سابق و از جنوب توسط تروریزم بین المللی که بیشتر از دو نیم دهه این ویرانی ها و خونریزی ها دوام کرده و هنوز هم سایه سیاه و شوم جنگ حیات فردی و جمعی مردم را تهدید می نماید." (تأکید ها از من است)

باری، نمایندگان "منتخب" مجلس، همه ویرانی ها و خون ریزی های ۲۸ ساله را در پای دو تجاوزگر خون آشام، از شمال شوروی سابق و از جنوب تروریزم بین المللی، خلاصه نموده و

نقش خودشان را، به سایقه همان غریزه طبیعی و فطری انسانی، در مقاومت و مبارزه برحق برای دفع همین دو تجاوز زورمندان بیگانه ارزیابی می نمایند!!!

در اینجا پرسش اینست که پس منشور نویسی برای چه؟! و ضرورت اینکار در کجاست؟! آن "جناح های متخاصم سیاسی" که منشور از ایشان یاد نموده و می خواهد به مصالحه و آشتی در میان شان مشروعیت حقوقی و قانونی بخشد، کی ها هستند؟! اگر نقش آنها عبارت از مقاومت و مبارزه برای دفع دو تجاوز خارجی بوده است، پس ضرورت مصالحه و آشتی در میان خودشان چیست؟

چرا آنها از طریق همین منشور، می خواهند واجد "امنیت و ضمانت روانی" گردیده و این خواست و ضرورت خودشان را بحکم قانون تضمین، و بدینسان آنها بر کلیت جامعه قانونا و جبرا تحمیل نمایند؟!

اگر خاین خایف نیست، یعنی اگر آنها در طی همین ۲۸ سال گذشته، مرتکب هیچ جنایتی در حق مردم و کشور نگردیده اند، پس چه نیازی به "امنیت و ضمانت روانی" تأمین و تضمین شده توسط قانون داشته، و صدور آنهمه فرمان های مصالحه، آشتی و عفو عمومی که فهرست نامکمل آن را درج "منشور" خودشان نموده اند، دیگر برای کیست و چه چیزی را بیان می نمایند؟!

اگر همه ویرانی ها و خون ریزی های ۲۸ ساله گذشته، محصول مستقیم دو تجاوز نامبرده از شمال توسط شوروی سابق و از جنوب توسط تروریزم بین المللی میباشد، پس ویرانی ها و خون ریزی های میان خود "جناح های متخاصم سیاسی" را محصول چه عامل و عواملی میتوان معرفی نموده و مسئولیت همه را چه کسانی باید متقبل گردند؟! یا اینکه به باور ایشان، از آنجاییکه جنگ یک پدیده طبیعی میباشد، پس نتایج ناشی از آن، همچنان طبیعی بوده و بنابراین، هیچ مسئولیتی از این رهگذر متصور نمی باشد!

علاوتا باید پرسید که در میان همین "جناح های متخاصم سیاسی" مورد نظر "منشور"، چه جناح هایی تجاوزگر و کدام آنها قربانی تجاوز بوده اند؟!

کدام یکی از این "جناح های متخاصم" را می بایست در کتگوری **متجاوز از شمال**، و کدام های دیگر را در ردیف **متجاوز از جنوب** جایگزین نمود؟! و ... ده ها و صدها پرسش دیگری که به همه باید پاسخ روشن و قاطع داده و بدینسان قناعت مردم را جلب و کمایی نمود، ورنه "منشور مصالحه و آشتی" مجلس نمایندگان، ارزشی بیش از یک حرف پوچ و بی معنی نخواهد داشت!

اگر در طول ۲۸ سال گذشته، مردم افغانستان، بقول منشور نویسان، شاهد دو تجاوز از شمال توسط شوروی سابق و از جنوب توسط تروریزم بین المللی بوده اند، پس تجاوز امریکا و متحدینش در ۷ اکتبر ۲۰۰۱ که منجر به اشغال کامل کشور گردیده است، کجا شد؟! ویرانی ها، خون ریزی ها و جنایات بی حد و حصر و بی پایان اضافه از ۳۰ قدرت امپریالیستی به رهبری امریکا را پس به پای چه متجاوزی باید قید نمود؟؟!!

اگر آنها متجاوز نه، بلکه برای دفع خطر تروریسم، برای دفاع از آب و خاک افغانستان، برای آزادی مردم بویژه آزادی زنان، و آبادی سرزمین افغانستانی ها، با تمام ساز و برگ نظامی خودشان به کشور آمده اند، پس متجاوز از شمال یعنی همان اشغالگران شوروی سابق هم، چنانچه بخاطر داریم، با همین ادعا ها و توجیحات عوامفریب ضد بشری، تجاوز خودشان و اشغال کشور و در نتیجه، ویرانی ها و خون ریزی های شان را توجیه می نمودند؟! (در این باره به نوشته نگارنده به عنوان "اشغال چیست و اشغالگران کیانند؟ - شماره (۵) قطب نما رجوع شود).

بدیهی است که برای نمایندگان "منتخب" پارلمان و کلا برای دولت دست نشانده امریکا همانند دولت دست نشانده شوروی ها در آنزمان، تجاوز امریکا و متحدینش، اصلا تجاوز به شمار نمی آید! زیرا چنانچه آنها محض چنین حرف و عبارتی را به زبان بیاورند، فوراً به ماهیت خودشان بمثابه مزدوران و گماشتگان اجانب، و بنابراین بعنوان خائنین ملی وطنفروش اعتراف میگردد؛ و این امریست که آنها، همانند خلقی ها و پرجمی های میهن فروش در دوران تجاوز و اشغال شوروی سابق، نه تنها که به هر قیمتی از آن احتراز می نمایند، بلکه حاضر هستند که برای جلوگیری از اشاعه همین حرف و واقعیت هم، کشور را ویران و جوی های خون را جاری سازند!

اما در رابطه با تجاوز تروریسم بین المللی از جنوب، که مراد از آن در زبان مروج دولتمردان دست نشانده کابل و از جمله در همین منشور مجلس نمایندگان، عبارت از طالبان، القاعده و حامیان پاکستانی شان میباشد، باید پرسید که این تجاوز چه وقت صورت گرفته و از چه مدتی بدینسوست که تا کنون جریان دارد؟

مجلس نمایندگان "منتخب" اذعان میدارد که از ۲۸ سال میباشد که این تجاوز، این ویرانی ها و خون ریزی ها تا همین اکنون دوام دارد؛ پس پرسش اینست که طراحان و تصویب کنندگان پارلمان نشین "منشور"، در همه این مدت در کجا بوده و به چه کاری اشتغال داشتند؟ آیا این احزاب و تنظیم های اسلامی هفتگانه که قارج گونه در پاکستان ساخته شدند و به همین دلیل، به احزاب هفتگانه "پشاور نشین" مسمی گردیدند، آیا خود شان هم جزئی از همین **تروریسم بین المللی از جنوب** محسوب نمی گردند، یعنی در همسویی و همکاری عملی و یا تحت حمایت مستقیم همین تجاوزکاران و تروریستان قرار نداشته اند؟

آری، این احزاب در کجا ساخته شدند؟ از کجا پول، سلاح و مهمات جنگی دریافت نموده و همه را از کدام مرزهایی بدخل افغانستان منتقل می نمودند؟ اگر جواب **مرز های جنوب** باشد، پس آیا ایشان هم، در تجاوز و همکاری عملی با تجاوزکاران و تروریسم بین المللی مورد نظر شان، سهیم نبوده اند؟ و ...

از بخش دیگر همین احزاب و تنظیم های اسلامی پیرو خط امام که در شهر قم جمهوری اسلامی ایران بنیانگذاری شده و به همین خاطر، به احزاب و تنظیم های اسلامی "هشتگانه" شهرت یافتند، در اینجا چیزی نمی گوئیم، زیرا منشور نویسان منحصر از تجاوز از **شمال و از جنوب** نام برده اند؛ معلوم نیست که چرا تجاوز از **غرب** را از قلم انداخته اند، زیرا در طرح، تدوین و تصویب "منشور"، فعالین و هواداران منسوب به هر دو گروه "هفتگانه"

و "هشتگانه" عملاً تشریک مساعی داشته و بعنوان مثال، محمد محقق سخنگوی کمیسیون ارائه "منشور مصالحه و آشتی"، از جرگه همان تنظیم های هشتگانه میباشد که عاملین مستقیم جمهوری اسلامی ایران شمرده میشوند.

البته منشور نویسان نه فقط به خون ریزی ها و ویرانگری های مستدام ۲۸ ساله اذعان دارند، بلکه همچنان معترفند که "هنوزهم سایه سپاه و شوم جنگ، حیات فردی و جمعی مردم را تهدید می نماید"؛ و بدینسان به زبان حال خویش در منشور خودشان قید می نمایند که "جنگ در کشور رو به گسترش، و زمینه های بی اعتمادی در لایه های مختلف اجتماع رو به رشد میباشد". ولی چنانچه می بینیم، آنها همه همین سه دهه خون ریزی ها و ویرانگری های خانمانسوز را در پای دو تجاوز خارجی خلاصه نموده و سهم خودشان را در این رابطه نادیده انگاشته و یا مطلقاً انکار می نمایند؟! بدتر از این که آنها خود شان را جهادگران مقاومت میدانند!

آنها مطلقاً نمی خواهند بپذیرند که همین اکنون و در موقعیت کنونی، خودشان در "گسترش جنگ و رشد زمینه های بی اعتمادی" تا چه حدی نقش فعال و تعیین کننده دارند!

هرگز بخیال شان نمی گنجد که بمحض حضور ایشان در ارگان های قدرت دولتی، یکی از عوامل مهم تداوم جنگ و گسترش خون ریزی باشد!

هرگز بفکر شان خطور نمی نماید که مشاطه گری تهوع آور سیاسی و از جمله خود همین "منشور مصالحه" شان، یکی از انگیزه های اساسی همان "رشد زمینه های بی اعتمادی در لایه های مختلف اجتماع" که خیر، بل عامل قدرتمند کراهیت، نفرت و انزجار بی پایان مردم در قبال ایشان باشد! ...

اگر علت العلل رشد رو بتزاید زمینه های خون ریزی، ویرانگری، نفرت، بی اعتمادی ... اکثریت مردم درد دیده کشور، همانا کارنامه ها و جنایات ضد بشری همین "جناح های متخاصم سیاسی" و اربابان اشغالگر شان باشد، پس راه حل بنیادی آن هم چه می تواند باشد، **مصالحه و آشتی ملی**، یا محاکمه ملی برای پایان بخشیدن به جنگ و خون ریزی، تحقق امر عدالت، و استقرار امن و ثبات در جامعه؟

کدام یکی از ایندو، مصالحه و آشتی با جنایتکاران و قاتلین ملت، یا بیای میز محاکمه عادلانه مردمی کشانیدن آنها، و در نتیجه تحقق امر عدالت!

چگونه می تواند مصالحه ای میان آدمکشان و جنایات شان علیه بشریت، و میان قربانیان آنها وجود داشته باشد؟؟!!

آیا ممکن است بدون رسیدگی به این امر، یعنی بدون برقراری یک دادگاه عادلانه مردمی و محاسبه دقیق، ریشه ای و همه جانبه با همه خائنین ملی، جنایتکاران و نقض کنندگان حقوق بشر، امر عدالت را متحقق، و بر این زمینه هم، صلح، ثبات، و امنیت را مستقر، و سر انجام یک زندگی باهمی و با وقار انسانی را تأمین و تضمین کرد؟؟!!

بهتر است پاسخ همچو پرسش های بی پایان را از زبان خود قربانیان جنایات، یعنی از زبان یگانه منبع و مرجع هرگونه دادخواهی، عفو و بخش و مصالحه یا آشتی شنید.

در عدم موجودیت یک دولت آزاد، مستقل و دموکراتیک، با ارگان ها و نهاد های مردمی و طرف اعتماد، که به خواست و اراده آزاد مردم و بدست توانای خود مردم بمیان آمده باشد، هیچ کسی و هیچ مرجعی، حق مداخله و اتخاذ هیچ تصمیمی را در رابطه عفو و بخشش و مصالحه با دشمنان شناخته شده مردم را ندارد.

اینها هستند از جمله آن پیش شرط های عمده برای تدارک یک طرح جامع مورد قبول در راستای تحقق عدالت، صلح، ثبات و امنیت در کشور.

اما نمایندگان "منتخب" مجلس، پایان جنگ، تأمین مصالحه و آشتی، و استقرار ثبات و امنیت مورد نظر خودشان را - البته همه را به زور توپ و تانک و سرنیزه قدرت های اشغالگر امپریالیستی - در چنان یک **طرح بسیار جامع** ارزیابی می نمایند، که نیاز ملت (بخوانید همان ضمانت روانی برای جناح های متخاصم سیاسی) را تأمین و تضمین نماید! و این اکسیر زندگانی هم، چنانچه می بینیم، چیز دیگری بجز همان "منشور مصالحه و آشتی" مجلس نمایندگان نمی باشد؛ این "منشور" هم از دید نمایندگان "منتخب"، بخاطری یک **طرح جامع** نامیده شده است، که بر زمینه تدقیق بر طرح ها، میثاق ها و فرمان های بی شمار مصالحه و عفو ملی قبلی، و بر این مبنا پس از تکمیل ضعف ها، نواقص و کمبود های همه شان، بمیان آمده است! توجه نمایید:

تا هنوز در جهت ایجاد زمینه صلح و همزیستی فرامین و میثاق هایی صادر و امضا گردیده، مانند ...

این فرامین و میثاق ها خود موثر بوده ولی برای استحکام صلح و ثبات در کشور و ایجاد اطمینان برای همه طرف های درگیر

شورای ملی افغانستان بعنوان یک گام موثر در جهت استقرار صلح و ثبات... ارائه یک راه حل جامع که دربرگیرنده تمامی اطراف بوده و پاسخ واقعی به نیاز های جدی کشور اسلامی ما میباشد، موارد زیر را بعنوان منشور مصالحه و همزیستی ملی برای همه باشندگان این سرزمین تصویب می نماید.

ادامه دارد

